

اورانگزارید که از شما جدا شده جزات بی تدبیر نماید و خبر داری و نگهبانیش بر آن وزان بر فرموده
 فدویت خود قرار داده باشند و قتی که صاحبزاده از بند ولایت کار مرچوبه فراغت یافته منظر
 و منصور حضور رسید باز بهین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق مودبان و میزبان
 والا فطره نمی پسندند که اولاد خود هم بازی ارازل بی تمیز و او باش پرستیزگر دیده از مناصب

و مراتب جاه و اعتبار معراشوند آری فرود

احترزاز از نسبت بدبیرتان کردن خوش است | صحبت انگوزه صنایع مشک از فر میکند

بار مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حسمت و شوکت سبب مطلق العنانی و ناز برداری
 پدران صحبت اهل چنان از پای شرافت و عزت بر افتادند که هرگز مسراقتار بازنه برداشتمند
 الحال بعد چهار روز شبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بحمل زنانه میداد و اکثر اوقات
 در مجلس بر شوخی و گستاخی مرو شیخ میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکره جنگ
 چرکولی در میان آمد نواب محرم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام
 نمکی پیوده از روی ما گریختند و احدی دست بشمشیر برده فدای و از نکوشید ازین رو همه
 جانهای خود مفت برد سیاهی در باختند از حاضران آن مجلس ^{مجلس} حسین خان ونکی کدری که در آن معرکه
 گاه جاده حلال نمکی پیوده تمام بدن و چشم خود را وقت شمشیر و نیزه ساخته بود جواب داد حضرت
 راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگر چه این هم از مقدرات است با اختیار کسی نیست لکن
 بفرمائید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی و حصول
 لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است در باختند نواب تبسم کرده فرمود که ما بر شما
 ایراد نمی کنیم در روزی محمد علی کتدان را بجفایت همی فرماند او او بسر انجام آن مهم خزانه در خواست
 نمود خود بر او خشناک شده فرمود که همراه زربعیاب مثل مهاد خود از سر کار میگیری و صرف

ینامی ما خوب میدانیم پر وقت کار باز میزای نه میدانی زیریکتا این مدت خراب کرده از روی حساب
 درم درم بازیافت خواهیم نمود و ترا منحل و سلسل خل جبرکہ سوامیان واجب القتل خواهیم فرمود و شوخ
 منش معازان طرف گردانیده بتصدیان توشاک خانہ می گفت کہ نصیدگی سرکار معلوم شد فقط
 بر عقل بردای پیر مرد نازیدنی است مرا بتقدیم این امر زباید والا کار سرکار را برتر خواهد شد هر چند کہ
 عرض گستاخانہ اوسبع شریف میرسد اما ایشان سرداری و صفت ناز برداری برگستاخی دولت
 خواہش نظر نمی نمود و بتصدیان توشاک خانہ و خزانه حکم می فرمود بدید هر چه کہ او او باشش منش
 می خواهد و امثال این اذکار باران بطور آمد و در فهم علوم قیافہ و نظر بازی سر آمد وقت و کتابی زمانہ
 بود چنانکہ از یک نظر و الا نظرت چندین کار را کہ مثل مشاہدہ نو ملازم و ملاحظہ اسپان نو خرید و تقریر
 قیمت آن و معاینہ اجناس نفیضہ اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و اجتماع
 مضامین عراقین ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صد و جواب با صواب بر محل بر خلافت
 تقریر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و پیکار بی رنج و زرد و دست می ساخت و حافظ
 حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین عزاد و ولتمندان قدار چنین زمین و کا اعطای فرمود بر قوت
 حافظ و در کہ اش هزار آفرین بل لگوگ کشین توان خواند آری میسید

هر کس را بر کارے ساختند | میل اور اور دشمن انداختند

روزی ینامین کی از فرقہ شیعہ و اہل سنت و جماعتی مباحثہ وینی رود و کار از سخن و زبان گذشتہ
 بدست و خنجر رسیده بود کہ جاسوسان مفصل این معنی معروض حضور داشتند پس ہر دو را طلب فرمودہ
 پسید کہ چہ بحث و دراز کاری کیند و چرا مثل سگان عوفای بی معنی می نمائید مستی عرض کرد کہ قبلا عالم
 این مرد پر کین و در حق خلفا جناب ختمیت آب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صحابہ وسلم کہ نجوم فلک ہدایت
 اندجرات پر دانا است بلکہ زبان طعن می کشاید کہ بندہ را شنیدن آن خار و رگبر می کشند پس از شیعہ ہم

استفسار فرمود تا او بطور مذہب خود عرض نمود که ابو بکر صدیق خلیفہ اول رضی اللہ عنہ از مرقد رضی
 علی کرم اللہ وجہہ چنان کرد و عمر خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ در جناب اشم السادات فاطمہ الزہراء
 رضی اللہ عنہا چنین کرد و بار بار بخانید پس پاسخ خاطر آنها بر سادات بی حسین صیت خود بدو
 عدم دل شکنی هر دو محبت منظور نظر داشته بزبان حق بیان از شیعه پرسید که تو در حق کسانی که
 حرف میزنی زنده هستند او عرض کرد تا بعتاب حیدری خطاب کرد و مرد آنست که عیب هنر
 کسی رو برویش ظاهر کند نه بر قفا بزرگان گفته اند که غیبت حرام است شاید تو نسل حرام هستی
 که درین امر اقدام نهائی اگر کسی بار دیگر چنین بحث میی اللادب اوقات ضایع سازد و محل کار سرکار
 شود و شلیطه و میخ کوب برای خود آماده بداند و روزیکه محفل حضور اہل ہر دو فرقه حاضر بودند یکی از
 اہل سنت و جماعت نقلی گذرانید که مسافری بر اسب سوار شدہ راہ میرفت قضا در اثنای راہ ظالمی
 بود ناگاہ پای اسبش در آن گل فرورفت را کب فرود آمدہ عناننش بگرفت و بیرون کشیدہ گفت
 کہ با ستاننت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آئی نیامد باز گفت با ستقامت عدل حضرت فاروق
 اعظم پیشتر خرامی حرکتی نہ کرد باز گفت از قوت فرست حضرت عثمان بیرون شتابی از جانی جنید پس گفت
 بزور بازوی شجاعت رضی اللہ عنہم جمعین قہر پیشتر گذاری ہون زبان اسپانہ آنجا جتہ بیرون
 آمد سوار شمشیر کشیدہ گفت ای اسپ تو را فتنی شدہ نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
 کرد نواب بجزو شنیدن نقل تبسم کردہ جواب داد کہ وی عجب نادان محض بود و جاہل ستمت نہ داشت
 ہرگز در مند بود اسپ را از گل بر کشید و نمیدانی کہ ازین نقل صریح سراسر عجز و انحراری صاحبان
 پیشین ظاہر میشود پس گویندہ بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت عاقلانہ از مصاحبین
 خصوصاً بعلی زبان می نمود چونکہ صوبہ سیرافح شد روزی سوار شدہ بہ تماشای شہر از یک
 راستہ خزانان گردید و در بعضی کوچہای آن شہر اکثر قبور پیش خانہا واقع شدہ اند از حاضران

پرسید که این قبور چه سبب و در آبادی انداخته شان عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
 ویرانه بود و الحال نظر به پرورش خلق الله در رعیت نوازی حکام پسین مردم از هر دیار رسیده شهر
 آباد شده است فرمود عبارت آرای موقوف شمانه میدانید که این مردوزن برای خانهای خود با
 جنگیده مرده اند اما لفظ لوطی کا یعنی کنیزک زاده که زبان زد اکثر کنیان است بر زبان مبارک
 جاری بود و بر سبک ششناک می شد او را این لفظ میخواند بکام عین الطاف و نوازش و ابستاین
 لفظ بود علی زمان خان روزی بر مرز کنایه عرض کرد که این لفظ یک شایان صاحب شوکت
 ذمی هوش نیست تبسم کرده فرمود ای صاحب ما و شما هر دو کنیزک زاده ایم فقط حضرتین سبطین
 یعنی حسین علیه السلام و الرضوان بی بی زاده اند پس همه حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
 زیرا که القاب مقدسه جناب والده ماجده آنحضرات خاتون دو جهان است و هر جا که برای
 سرانجام همی لشکر مستقیم میساخت ازان لشکر برگزیده میگردید بود و با انواع لوازمات چارزرو
 چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تا ناید آن جماعت منظور نظر و امید داشت و هر قلعه را
 که تسخیر میکرد و بربست آن قلعه و بنای حصاری تازه لکه و کما از صفت مینمود چنانچه اکثر قلاع
 زمین دوزی و کوهی پایان گھاٹ و بالا گھاٹ شاہ حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
 و آنچه گره بزود و حرامی از صفو شهر و قصبات و قریات قلم و خود حک ساخته احیاناً کسی جا
 قطاع الطریق و دزدی بعمل آمد و کاولی گری یعنی نخبان آن مرز و بوم را بلا تامل بداری کشید
 شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجا گماشت و لشکریان را بداد و دیش و رعایا را بدار قول
 بی کاهش و کاوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
 کیطرت آن جنس شرح و طفت ثنائیش نقوط مصنوب است و فلوس و کاس سنی میل سبب روا شد
 اینکه چون گنج نام میل سواری خاص کرد شکل و شمایل از هم میل گزیده و راست رفتار و جلوه منظور نظر

کیمیاء اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاہ سقط شد و ازین معنی بجنورتناست تمام دست و او
 با شکلش بہر یادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نہ فرمود و بہدوران روز ماروزیکہ بر عمدہ
 واران و حوالداران کارخانہ دولت بہ تخریب امور غضب آلود بود و قضا را دار و غنہ دار الفسب
 بجنور عرض کرد کہ بر فلوس نو کہ امضرب ارشاد شود و در حالت خشم فرمود شکل کثیر ضرب کن پس او
 ہچمان چہار پنجہزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچہ چند می فلوس مذکور مروج شدہ بعد
 ازان بعضی و انایان بجنور عرض کردہ ہمہ آن فلوس را جمع کنانیدہ گداختند و شب یکشنبہ
 در سفر و حضر قض زہرہ جینان تمطلعت میدید و در ایام دسہرہ کہ عید اہل مرہط است اگر چہ رسم
 کفار است و بدل ازان متنفر می بود لکن بعضی پاس خاطر تالیف قلوب میسوریان کہ عبارت از اولاد
 چک کشن راج و ڈیر و کار پر و ازان آنجا است بنا بر اینکہ حضرت مرحوم ہر دل عزیز بود بحکم آنکہ تقلید
 کفر کفر نباشد و یوم ششم میفرمود و فرزند ان کشن راج و مندر راج را بہ محل عالی بار دادہ دوست
 ساعت اوقات ہمایون بہ نظارہ آتش بازی و جنگ آہوان و زور آزمائی جو امیر و حملات
 فیلان کویہ شکوہ با کدیگر و سچہ بازی مصادرت یلان تن و مند کہ در دکن جہتی نامند صرف میفرمود
 خزان را بجای آب شراب خمر بسمی تمام نوشتانیدہ و پیش صحن جہتی محل عریال کشیدہ بر شیر زنجیر بند
 میگذاشت و حلا شیر و لکد زنی و غوغای خزان مشاہدہ کردہ تبسم می فرمود و حبشیان خفتان کلیم
 پوشانیدہ با کتکہ های صندلی از خروسان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را جرب آب زوی
 آنها انتخاب کردہ بہ کشتن شیر مردم در زمین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی
 بندوق عدیل و نظیر خود داشت چنانکہ در وسط ساحت عریال و حنت موزی نصب کنانیدہ
 شیر زن را ارشاد می فرمود کہ گردان و حنت باشیر در آویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمدہ از
 جان بگشت اورا بالغام در و خلاع و اضافہ از آرزوی نیاز دنیا مستغنی می ساخت چونکہ شیر غالب تر

مورابری زمین آورد و تفنگ برداشته چنان میسوخت که تیرش از سر شیر میگذشت و مرد سلامت برمیخاست و در اوایل و آخر عهد سلطنت خود بنا بر عیب افزای بقطع گوشش و بینی و دست و پایی اسیران مرهت و دیگران فرمان میداد و در مهمار کاٹ بتجویز و اغوای بعضی خواجه سرا بیان مردم آزار و عاقبت خراب اکثر و شیرزگان شکلیه هر قوم را خواه برضامندی و لیان آنها خواه بجهت طلبیه و اغوش عشرت با آنها گرمی نمود و کنیزکان سپاره نابالغه را نیز بدستوریکه مذکور شد بهم رسانده و دل ناکمال سال محل زنانه میفرمود و در پیش و بروت و موسی ابرو و مژگان می تراشید بعضی اسود الفام گفته اند و قوی جسته و میانه قدر بود و نقش مهر و لوانش کلان مدور این بود همیشه

بهر تشویر جهان شد فتح حیدر آسکار | لا فتا الاعلی لاسیف الاذوالفقار

نقش مهر چینی بنیام فتح حیدر بود و در جنت شاقه یک حرف جاء و اثر گونه بنا بر دستخط که لازم از باب ریاست است مشق کرده بود باین شکل سی غرض از ابتداء عروج دولت تا وفات در پیشاری و خرم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بسپرده شخصی تاریخ خلقتش درین فقره یافته - آه مردے حیدری دل رفت + و دیگر باین فقره که جان بالا کھاٹ برفت + + + + +

ذکر جلوس خدیو و ایشان همچو المکان جناب پسر سلطان در ترویج و تنسیق تمام

سلطنت خدیو او و بیان لشکر کشی جنرال لاک جنرال سٹوٹ سمت ندوئی و مرا

شان بکدر اس رود او نیک هزار و یک صد و نود و هفت هجرت کراچیک

هرگاه که خان فدویت نشان یعنی هما میرزا خان نایز حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پراختلال

انتقال نواب مرحوم وضبط و ربط لشکر و خلوت مفصل معروض داشت و باقسام قسمیه طمانیت کلی از دران لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خورد که جلوسش بسند دیوانی خاطر والاراکم کرده بود حاصل گردید و بشرف اقبال بگوشش هوشش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانیدر پاسبان

مشنوا از کسب پای دولت را بنه اندر رکاب	تا دو اسپ پیشین پیش آید ترا فتح و ظفرها
شاهباز از صعوه نه هراسد میندیش از عدو	کی غضنفر یا بد از روبا هاشل هرگز خسر

چسب معروض دولت خوانان صمیمی که بدرجه اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود خود را با سپاه و رفقای معتز علیه السلام بشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این جنبر بخت اثر را بدولت خوانان قلبی رسانیده زبان روزگار این ابیات مترنم گردید

بیا که رایت منظور باد شاه رسید	نویز تسخ و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد و ادخواه رسید
فلک نوید بزمین و اوایل دوران را	زان بجام دل اکنون رسد که شاه رسید

کیسر دران و عمده داران فدویت شعار مع کریم صاحب با استقبال شتافته بزین بوسی جناب عالیان آاب سعادت اندوز گشته و بتالیف قلوب قدیم النعمت ان وراثت دولت را کرسی نشین ساخته بساعت سجد روز شنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری صدر آرامی جاه و جلال و وساده پیرامی عز و اقبال گردید چون اوزنگ حشمت و مملکت از زمین قدوم آن خورشید اوج سلطنت و فرمانروایی در علوق در منزلت از سپهر برین برتر آمده و پاک و دولت رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بخت نیکو خدستی و هوا خواهی هم فدویت کیشان را بتوازشات شاهانه بنواخت و بدینا صلب بیه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلسین

و سور فرمان دادند

بیاراست بزینت مسایون که اورا به
بهشت و بهار است مولی و چاکر

و در آن مجلس شعری فصیح زبان و ندای طبع میان از ابر طبع در آید از نظم و نثر نثار کرده از خوان احسان
سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد از آنکه بساط مجلس شور و سرور در نور دیده شد قدم با
سیمنت برستد انتظام امور جهان بنانی نهاد و فرامین ضبط و ربط با جمیع قلع و داران و حواله داران و
تخصیله داران ممالک محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب
کارپردازان ملک و لشکر آغاز نهاد و بهم کنان سر بر خط فرمان والا نشان گذشته بتقدیم خدمت
کمری بستند هم چنانکه حلقه گبوش اطاعت نواب مرحوم بودند غاشیه القیاد خدیو والا نثار او بر
دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز بنام کونته اندیش طریق نام محمود مخالفت سپرد و با نثار
انگریز که بجوار بلاد نگر با اتفاق قوم نایار ریشه فساد و شرور در او نپیره بود موافقت کرده در شیخ
قلعه بندر کوڑیال ترغیب نمود پس از آنکه سرداران انگریز قلعه مذکور بدست آوردند کس لم مسطور
باقتضای تقاضای دلی و بیوفای قلعه نگر بوی سپرد و به دران زبان سپه سردار فرانسس و دو سزار
فرنگی سرداری کون تپلیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرده بعد چندی خود
بدولت یعنی سلطان والا نشان که از سردار و سپاه همیشه عسکر خاطر جمعی دست داد و لشکر لفره پیکر
کوچیده ساخت کاویری پاک را از فر نزول رایات و اعلام ظفر آیات رشک فرمای سپهر لوقلمون
ساخته بود که جنرال اسٹوٹ و جنرال لانگ از راه چنگل پٹ بعزم مقابله سلطان کبیتی تان تا وندوای
شکر کشیدند خدیو مظفر با استماع این خبر بسیار غضب فراتمامی عساکر ظفر نثار از راه دوشی مالور بدفع
اعدان منت فرمود و با فاصله گروهی وندوای محل نزول رایات جاه و جلال نمود روز دیگر
فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه و میسر و قلب با همین دست آراسته توپخانه پیش رو
گذشته بموفق فرسیان صف آرای جدال و قتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

اهل من مبارز رسیدند می که الحاق جمعیت فرامیسان بجنود رزم آرای سلطان جنگ آزالیقین
 داشتند پابرجا اندن نتوانستند آن روز صلاح و جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح
 حال و رعایت اهل شمرند و همون شب از گور زمر مدراس فرزان مراجعت رسید بنا بر این صبحی فرود می آن
 روز قلع و قمع و سی شکسته با تمامی شمت خویش به در اس معاودت نمودند سلطان نیز از آن جانب
 کوچ کرده بر سواد تروال نور مقام فرمود و با سوسان معروض داشتند که بلاذگر و کوڑیال بند متصرف
 انگریزان بندر بمبئی رفته بهر قریه و قصبه آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی فتنه جوین
 نیز که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سرخوت برداشته در مقام عناد و فساد پافشوده اند چنانکه
 اپنی شامیاز نار و اسر و قتر اخبار نویسان که در درار السلطنه است با قلع و دار آنجا کیدل و یک زبان
 شده در فکر خرابی خانه جاه و جلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشته
 است و سید محمد خان و امام عبد الحلیم خان افغان کرپه وقت را غنیمت انگاشته چند پیاده
 و سوار جمع ساخت و عهد و موافقت و شرايط موافقت با انگریزان محلی بندر بار او تسخیر و در کرپه
 بایمان موکد ساخته و عب افزای آن سمت است

ذکر متوجه رایات ظفر آیات سلطانی بصواب عبادی و استخلاص بلاذگر و کوڑیال
 بندر و غیره و غارت شدن جوئی از لشکر انگریزان بنیامی بدست غازیان
 و سزای معقول یافتن و امام حلیم خان از دست قمرالدین خان و تقرر صلح
 فیما بین سلطان انگریزان و انتقال محمد علی شیخ به نظر جهالت بنا مطبوع و

رود اوهمین سال آن که

چون علی التواتر اخبارت ایمن فساد است فتنه انگیزان و تسلط انگریزان در آن ملک بسج شریف رسید عزم قلع
 و قمع میان ایاز تا عاقبت محمود و دیگر شرارت کیشان آنحد و دست کرده بدر الزمان بخشی را
 با هفت هزار تنگی و صلابت خان بخشی را با شش هزار اسلحه از میر غلام علی بخشی را با ده هزار پیاده چشم لب خیزی و سپه
 سالار میرین الدین عرف سید صبا در پایان گهاگ گذشتت و خود بدولت با تمامی سپاه خو بخوار و فراسیسان
 توشعار باستیصال ریشه نخس و خار نواحی نگر نصنت گماشتت و مساهله در پاداشش عمل آن شجرت
 که لاخیر فی عبیدی صفت کاشقرا بود بعید از آئین هوشیاری و دور از ضبط سرداری دانسته
 بطریق ایثار و دید و در کترین مدت مسافت دراز تا بنگلور برید و هدران حیل اشارت بر آوردن
 صندوق جنازه نواب مرحوم از مدفنش کرده بود نذر زویش به مقام معلوم و رود صندوق نیز
 معا اتفاق نمود تا مستمندان بارگاه حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازه را بسریزنگ پٹن
 بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کجنام بر ساحل این طرفت جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکر کشی
 بتخیر پاپانگهاٹ بتعمیر مسجد و مضع منوره فرمان داده قلعدار آبخا آئین بین احداث کرده بودند
 اندرون مضع مذکوره بنجاک سپردند و محمد علی شجاع رابع جمعیتش به بند و بست دارالاماره و عزل
 به خوانان و نصب فدایان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را بالشکر میر صاحب مرحوم
 بدفع فتنه سید محمد خان مختار گل کرده سمت کراپه رخصت فرمود و خود آعنه بهمت های بلند و از مسر
 سمت های باارجمند بان موکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیون
 بلی و مدگری و صوبه سرحد و دپیل درگ را مضرب خیمام نصرت اعلام ساخت و ولتخان فوجدار
 آبخا از راه دولت خواهی مع توابع حاضر حضورت و شرف زمین بوسی حال ساخته مورد الطاف
 و نوازشات سلطانی گشت و از سر نخلت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیده

بیادیه نوردی راه دور و دراز باز منته مقصود اعلام استقلال و ریایت استیلا و فتح تنبیه آریز بر افرخت
 و چون شیر قنای بر قفای آن خرگوش غفلت گوش بتاخت و درین راه که تاسه مرحله غیر از
 اشجار مترکم که هر شاخ سر آسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب در آن ظلمات کم کسی دیده هر
 قدیم که فرایش می نهاد بنیان سبقت جسارت بد خوانان امی جماعه ایاز مرد و در بر باد بهزیمت میداد
 تا بدین عنوان و باب محکم کتل سدر راه بدستاری ظفر مفتوح و احوال منبرمان مقبوح ساخته پر تو
 نزول ریایات زیر گهات مایورم انداخت و پیش ازین بشیره قلم لشکر نامسود و آریاز مرد و دبا
 سرایه مبلغ خلیفه بدست آویز بهانه رسد سانی ازان و اثره کویستان مضیق الحال بر آمد بقلعه
 کو طریال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت دار السلطنه گرفت بریزیل الیغار از راه بنگلور
 شتافته و در آن کوچه گری کس طه بر کنار جو فرود آمد و بر مضمون این بیت **س**

ازان که تو ترسد بجزس ای حکیم و گر با چو او صد برای بجنک +

بر نظر داشته بمقتضای دورانیشی از راه گرگ آشتی جاوه یگانگت و صداقت با قلعه دار
 یعنی آنجا پیود و بعد استحکام بانی محبت و و داد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
 تنها بنحانه خودی آیم و بلاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صبحی حسب
 فرمان والا شان به بند و بست خطه نگر از راه کو طاک میشتا بم قلعه دار مذکور سنجان خوش آمد
 و آبله فریب شیخ مزبور از جارفته گوشش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
 و گذاشتنش و اد چون او کار حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
 کرده عبور نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تا یک ساخت هر گاه بیک من در اندرون
 قلعه تری حملات خواهیم نواخت شما بلا توقف اندرون بیایید و بر فضیل و برج و باره یزک بندی
 نمایند پس خود بیدر قه بنجاه مرد کار گزار و دلاور اندرون دروازه رسیده تری نواخت

و بلا تاخیر محافظان آنجا را دست بر پشت چسبند کرده همراهم خود را بر دروازه قایم نمودند و بجز در صفا که
صدای تری کین داران چاکچی بکار برده بکیار داخل قلعه شدند و اطراف بزرگ بندی نمودند
خود شجاع دلاوری پیش دستی کرده بمنزل قلعه دار و نایبانش و آنچه شامیاد و شرکیانش رفته تا او کردن
چشم بغاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده بمسوس ساخت صبحی بتجویز و الیه
باجده سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پراپند و شرکاء شامیاد را کشیده او را با طوق و زنجیر
مستحکم و قفس آهنی که جزای بد کردارانش همین بود بند کرده قلعه داری دار السلطنت بید محمد خان
مهدوی که رفیق سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بزرگ اسد خان رسالدار کرد و شجاع
و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذشته با فوج خود از آنجا راهی شد و بکوچه پای دراز موخ طوط
والده سلطان و کیفیت نامهربان و سبب دار السلطنت همدران مقام شرف اندوز اقدام بوس
جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور فدویت خود بجنابیت پدک
و خلعت سرفراز گردید و زود دیگر سلطان و الا نشان فدائیان را فرمان عبور گماط داد تا سپاه
ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل که جوئی انگریزی با توپ و تفنگ
سرا راه گرفته بود گذشته از جانب دیگر معبود کردند و بر عقب محافظان آن طرف فرار سیده
شلکها ریختند و جماعت فرامیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازه اخیر گماط
بجود آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق با هم جنسان افکندند و خود بدولت بدریافت سرخ
راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار لبان سحاب بر اطراف جبال برآمد و بخت بر سر آن اسل
گرفتگان چون مرگ ناگهان برآمد و چند آنکه دست یافت جمیوب بهت خصمان بشمشیر بران شکافت
چون جماعت انگریزان و جوانان لغنی نکبت نشان از عرصه معارک واقع دروازه پهلو تکی کرده
بهیست مجموعی در قلب آبادی و قلعه بنپاه گزین شدند فدائیان جلالت نشان و غازیان کشتیان

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر سر راهی مستعد قتل و حرب بستند و تو بچیمان مورچال قایم کرده بشکست و ریخت حصار قلعه بهت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب منوران پای استقامت و مردانگی کرده باشکوه انگریزان و جماعه منحرفان از جانزفت ااترود و خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهرشان در غایت ناامیدی و نهایت زبونی آواره وادی غم مانده اسیری میداشت و انگشت تیر بلب و

و در آن تحسرها میگذاشت و حال بدینقال انجامید است

نیارای میدر نهانه رای آر میدر نهانه
 مرشک چشم حیرانم میدر انم چکید نهانه

علاوه این حصار نایابی جرعه آب که چاهای مدار زندگی قلعه کیان بدان وابسته و پائین دیوار بروی واقع شده بود و بعد از سنگی که از مورچال بمشابه شهاب ثاقب بر زمین دیوار واقع چاه نزول نمود و حصار از پایه خود جدا شده در آن چاه افتاد و بروی خود ریخته بود در آن سرالستان بی آب آبدیده جرات ایشان ریخته و قحط نیم سیر آرد نان گرد و کوچندلت برفرق متزردان سیر از جان بختیه جز کباب جگر سوخته سیمی برشته نمی یافتند و کار و با استخوان رسیدن همان گوشت پزی میدر استند و برای یکدیگر از پنجه باریک و کنده و در حسرت و طلال می افتادند و هر دم می خوننا به خوننا غم نا دید نهانه می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد قتلگه باد و سه هزار مرد و دیگر سکنای آنجا با خمهای مسی و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است سب طاقت آب برداشته بودند طلایه داران بر اینمعنی اطلاع یافته شب دیگر از التواب بنادیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعه گیان را با آب و تاب طاقت و مجال آب بردن مانند هر چند پامید آب چون ابر گردنده قطره زن ساحت تر و گشتند اما از دست طوفان کاری برفت از آن ریصولت یعنی غرق بحر خون شدند و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بنگ فرار شکسته به پناه قلعه در شدند چون طاقت الامر سرد از قلعه و نائیش بگر قناری بیخه قمر و غضب خود را را بخود دیدند مضطربانه تشبیه

ذیل عاقبت دویدند آئی بوسلیت محمد علی شجاع شهر و قلعه تسلیم گماشتگان درگاه والاگردن چون بیاد
 طالع روز افزون جناب والا بجد روز قلعه مفتوح گردید شخصی تاریخ بدیه گفت که - حیدر زکر گرفته
 سلطان رحمت جنان مکافات اعمال سخر فان بدشنام قبیح و نافرینای و قبیح رسانیده همکتان را
 و سلاسل اساره سلسله پراو سلسل گردانید و جماعه انگریزان را طلیعه در اماکن محروسه محبوس
 فرمود و یازگ از سرحد خصال محمود و وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
 غرق شدن فرعونیان بی سامان گمداشته خود مع عیسویان غریب الدیار و ذیل ناسازی نبل
 مقصود متبذره در فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خدا و ابا خود داشت بسواری جهاز
 از بندر کوثریال سمت بندر سورت و بقول بعضی بندر بنیای بگرخت و با فرنگیان آن حدود
 بسازش و نوازشش و ابذال مبلغ خطیر در آمیخت در آن حال جاسوسان هشیار و غریز برسانیدند
 که جوئی بسخری کرل کمیل نام کبوک قلعه مع رسد گران می آید بسکر نایره غضب سلطانی مشتعل گشته
 چون برق خاطر و دماخت و سواران پاگاه را به معانی اموال غنائیم آن جوئی پیش آهنگ ساخت
 و قزاقان و سلمی اران را صدر و پید دیت اسپ مسقوطه مقرر کرده براندوب میدانیکر و تالاب پر
 آب بقاصد انیم فرسنگ بود و حسب الحکم و الارسالهای تفنگی و پیادگان شیر توامان و باندران برق
 نشان توپ خانه را بر بند تالاب قایم کرده مستعد آتش فروزی شدند گرد گرفته فرمان رزم در داد
 و سوار چوپو کا اگر چاین قوم داخل گروه پنداره اندام در امر قزاقی بر آنها سبقت می بردند و در
 فنون مردم آزاری و عزناکشی مشهور و هر اند چنانچه با خدنگ بی نیشکر مفت جان شیرین خود میاژ
 و دیگر اهلک میسازند به پریشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرل مذکور چون بجزا اکت
 و غارت گرد و خویش متلاطم دید پریمای آب نکرده بدلاوری و آب و تاب نتور یاد و سر استان
 رزم قایم داشت آخر بسبب کمی شرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

و با دو سه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
 علی خان بگین پل و ال کرد شروع این جنگ دو ضرب توپ بمخالفان سپرده بعد تلف اکثر مردوان
 کاری از موکر گاه پس پاشده بود چون مزاج و لاج والا را بر این معنی ناخوش و بر هم دید باز پان
 ناموس شرافت و جمعیت با مقتصد مرد حرمی کوشش نمایان در ایذای آن لشکر بطور رسانیده
 بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم سنان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده
 بود بسکه شعله قهر و غضب سلطانی بجنش تند باوقته تک بجرامی آن مردود بالا گرفته بود زبان خصم
 سوزی ملتیب فرمود و جنود قاهره و حیوشس باهره چون صاعقه شربار ناگهان بر سر قلع
 کو طریال بندر درآمد و لبان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن و بر پرا نیدن جنس
 و غارت غنیمت دیده و خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم پیشکال که مقدرته البحیش
 حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ آگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس
 نوازی رعد و پیر باری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز بسرو قمر
 جوشید که در آن خطه ز مهر آسائات تابش مهر و دردت دراز کنی چشم تصور نمی دید و در آن ساحت بر سر
 سطح آب چتر خیم لشکر کم از باد بانهای سفاین بحر بجای نیمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینهمه قباب
 با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانهها لبریز و جریات آنها عظیمه طیلاطم آگیز شد و کثرت
 عفونات مردگان لشکر با آن هم جریان میلاب علی اللیالی و الایام محال انتقالات محل صید تنگ
 آورد و حضرات ملائکه انی میکائیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفیس بر قدر قصر از آن مقصن
 ارجاع متوجه شدند معونت مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با توجیه بلوغ تزیل کردند و مهم مرحله
 و مورچال با نهدام حصار بروج قلعه بحفایت رسانیدند و بچند منزل کشتی که هست نموده بالات
 حسب و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کوهک سد و ساختند و قلعه کیان نیز که

بتخل شداید مجاد و صعوبات محاربه مشهور بودند به برج و باره هجوم کرده و ادنی روی بهادری
 و کوششهای مردانگی و او چند راه جنگیدند حاجت الامرا از مراد ایام محاصره و کمی آذوقه
 دست بدامن عجز و استکانت و رزوه مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
 آراستند تا بعد القضا می مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطان به زروه حصار انتصاب
 یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت برافتند که محزون چار اهل آذربایجان
 فرنگ هوشیار به پناه و امن دولت آن جناب نوازش انتساب در خریدند و هر یک فراخور حال خود
 منصب نوکری عمره یافته ناصیاریوت را بنقوش فرویت متجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد قلع و مقلور
 و پناه و رو غیره بسهلت وجود متخلص منتظم نمودند آیات ظفر آیات سلطان بجاه و جلال شادمانی
 سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از قضا عمر علی شجاع بمقتضای جهالت و خود پسندی
 و بجزکت و لغزش نابخردی از جان خود در گذشت تفصیل این امر بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی
 نام نوکر نواب مغفور بجز است قلع نگرامور بود در آن حال که ایاز نام محمود الخصال از جاده حلال غلی
 برگردید با او موافقت کرده قریب به میدان بناوت و شقاوت فشر چون سپاه انگریز آذربای
 آن سمت رسیدند قلع بل جنگ با آنها سپرد و خود نایب قلع را انگریزی شده بود وقت تفتیح قلع
 چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود و دید به پناه شجاع مذکور در آمده بامیدمان جان
 و مال و خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلع را مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
 مبارک ارشاد فرمود قلع نگرامور با وجود پیری ذخائر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
 کار خانات بدست مخالفان چرا سپردی اگر چه غلامی کم ظرف راه بناوت و کفران نعمت پیودا کن
 تو که اشرف و بجز است چنان حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلع
 داری بر باد دادی او در جواب عرض نمود اگر چه در قلع آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ ذخایر

بیشتر بود لکن نایکواران و هزاریان احشام با اشاره ایاز فتنه باز خلافت مرمنی فدوی ساختند
 و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار و آوند آمدند الاصلاحی دست داد
 چون که بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالمیان آباء مستعد گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیده
 شد که بعد از این معنی چرا از نایک و از ان چنان بجز بودی و پیش از آن هیچ از چنین سوا سخ
 با اطلاع حضور نیز و اختی و در صورت صریح حرام خوردستی الحاحی حسب مشاوره و دولتخواهان برای حرام
 تکلیف بر آر کشیدن تقریر فدوی آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچری بن اسد خان همکری
 فوجدار کشنگری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز این کار را موث شدند
 چون همه را بموجب عهد و در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کنندان شایع بود
 طلبه داشتند او جابل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته من است او را
 باید بخشود و بعد مقدور این امر اول مراد بکشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه عرض
 حضور داشتند بر آن ارشاد شد که امر و نپاس خاطرش مجرم را از در معاف دارند و به بزرگداری حضور
 سپارند ایشان هم چنان بعل آوردند پس سلطان و الاثان محمد علی را در خلوت طلبیده در قتلش
 امر از شیر نمود و فرمود بچنین امر بایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و عمل و عقده مات دولت رخنه
 عظیم و قصور فخریم در ساختن است اما از روی شریع شریف بیادش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
 و قلعه داران مالک محروسه بار دیگر چنین جرم نکلی نکنند قطع نظر ازین زمینداری که سیاست شایان ریاست
 است و برای انضباط و ارتباط و لشکر تیغ را بقرار کردن و بمکافات هر اعمال پر و اختن لازم بل
 واجب است غرض تا در وساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پر و اخت او از روی
 جهالت قدیمی که جلیبش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اهل کوس جلیبش بر قفا میگوینت
 بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی خست برخاسته داخل خمیه خود گشت آرسه **فرد**

نصیحت را بکج طبعان اثر هرگز نمیباشد	که ممکن نیست باران ببرزازد شاخ آهورا
-------------------------------------	--------------------------------------

اگر چه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کار نائیش اغماض برگستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر با تیغ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را بقتل گاه بردند جاہل مذکور بعض ناوانی و جهالت بیجا ندانست که سبیت

خلاف رای سلطان رای بستن	بخون خویش باید دست شستن
-------------------------	-------------------------

فیل سوار در رسید و مجرم را از آن مملکت بر آورده بفیل خود نشانده و با یک برزد کسکه شتر یک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سه صد تفنگی از رساله متعینش با او ملحق شدند تا با اتفاق راه سریزنگ پٹن گرفتند بجز و وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العمد و شکست قدر و منزلتش بهمانه می بستند این معنی را بالعکس معروض حضور داشتند که محرم علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف کچی بندر راهی شده است یقین که آن بخا بصوب بنیای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذشتن تمامی ملک از دست دادن است استماع این ماجرا سوار و پیاده بر سر اعش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و کیشش گردید و سید حمید پیدار کالی را که شخص قوی بیکل وزوز آورده بود برود مع غازیخان با حناش فرمان داده پیش راند پس هر دو با اتفاق با سپاه کیش و تراخته برکتلی که چهار گروهی از فرودگاه شکر ظفر پیکر بود و پیوسته بیخنان چرب و شیرین و کلمات عرب افزا فرقیته براه راست آوردند چونکه جاہل مغرور از فعل خود نادان گشته همینکه از فیل فرود آمد سپیدار مذکور دستش گرفتند مع مجرم واجب القتل و شکر کا دبیدانش و عقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی و زمانی مجرم را بدار کشید و کندان مغرور را باز یور طوق و زنجیر آراسته در پالکی برقع پوش نشانده روانه سریزنگ پٹن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمه خاص فرمود و بعضی شترکیان او را با ثبات مجرم اخراج بقتل رسانید و بعضی را دست و پایی بریده اخراج نمود چون مردمان

از شترالکشی خرابی رسیدہ بودند تا دو منزل تقاب کرده برابری طوق و مقید بانگہا بر زوند کرای
خانہ بر انداز بساوشش تو باین خرابی رسیدیم و ہوا ی تو دست بوینی با ختم ہر گاہ کہ این شور و غوغا
گوشش رسید گ غیرتش بکیت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاہ طہارت کردہ چون چسپ لہ
صبحی م زبان خود کشیدہ باندا و بعضے گفتہ اند کہ در انکشتش حلقہ طلائی الماس چسپیدہ بود بر آوردہ
الماس بیک سنگ کوفتہ فرو برد و در شخصے تایخ بدیر چنان گفت کہ رکن دولت بہ افتاد چون
بدرقہ صبحی اورا در پاکی مرده یافتند بروا شتہ مع اسبابش حاضر حضور ما شدند و بر حقیقت حال مفصل
اطلاع دادند تا آنکہ تمامی اثاث البیتش بیک بنگلہ کیمیا اثر گذشتہ از ان صندوقہ مقفل کردان
چند خطوط سرداران انگریز کہ در ہم پایانگہاٹ بنا بر الحاق موافقت با خود و تقرر جاگیر عمدہ تقسیم
و ترسیل مائتہ بودند در کاغذی چسپیدہ داشت برآمد اگرچہ آن دولت خواہ با گراہ اینعنے جوابیکہ
شایان حلال نکل بود با ایشان برنگاشت اما بسادہ لوجی خطوط را چاک نہ نمودہ بودند ناگاہ قرطاس
آفت اساس نظر منظر در افتاد بچہ دستماع مضامینش شخص مرده نشانہ ملامت گردید و گمان
بغاوت و نتمت فتور بعدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر
انداختند و سپرنش را داخل بندگان ساختند و خادمہ یعنی منکوحہش را بزوجیت کی بندہ پاکدل
ونیک خصال بخشیدند اونیک مرد با تمیز تازندگیش از نام ماور میخواند و خدمتش چون فرزندان سواد
منہ بجای آورد و والدہ سلطان باستماع این خبر انسوہا خورد و بر زود رنجی آن حضرت
نفرینیا کردہ و وجہش را کہ در دار السلطنت بود نزد خود بجرم سر اطلب داشت اگرچہ کند ان مرحوم
مرد سفاک و بیباک بود اما بغاوت و فقر الی نوازی مشہور گذشتہ و سال و ماہ بلکہ ہمیشہ چہل و پنجابہ
در ویش در خمیرش سکونت میداشتند و بارہا اسپ و نیل و پاکلی برف قورامیداد چنانکہ نواب مرحوم
اکثر اوقات بخشیدہ اورا از فقر البقیت گرفتہ باز بروت کار باو عنایت میفرمود و وصیت داد و پیش

بعدی رسید که اگر گاهی بر دیوڑی خاص نواب بهادر و رویشان جمع شده آواز میگردند تا حکم
 میشد که ایشان را بگویند که نزدان او باش منمش بر وید و آواز اینی لبسا خوشدل شده از نقد و
 جنس و ظروف و پارچه هر چیکه موجود میداشت با آنها می سپرد و بعد فوتش چون جبتند در صد و پنجاه
 خاصش با وصف موصول هزار روپیه با بیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند
 پارچه مستعمل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده این شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
 فیلی چیزی نیافتند القصه بعد از آنکه قلاع آن نواح بجاست و دولتخواهان ناموس پرست سپرده شد
 و بدر الزمان خان که از لشکر سید صاحب بعد جنگ بزرگ گور گور حسب الحکم حاضر گشته بود
 بفوج باری و ایالت اکرنگر نامزد گردید سلطان گیتی ستان از آنجا الویه عالی خود را بصوب
 قلمر و کورک که نایما طران و کورک یا شقیه در آن خود و در پیشی ترکیب جرات بودند و بعلت فساد
 انگیزی تمامی سواد آن مموره خراب نمودند متوجر فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر ایل فساد
 جنگل سرحد بل و شقیان نواح کورک که در خلخال جبال شامخه مخفی و متولد می بودند تا خست
 آورد و چندان که در آن دشت و کوهستان و سنگاه رسائی یافت سرهای مخرفان و قاحت
 و نار چون مار بی نیزه و نوک سان بگرفت خوش و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک برفت
 و قلعه بل را بمنظر آباد موسوم ساخته حواله قلعه دار دلیر نمود و بایالت در ولست بلاد کورک زین العابدین
 خان مهدوی را که دولت خواه قییم بود تشخیص کرد و بنا بر تنبیه و تادیب و غزل و نصب شترت
 کیشان و بعبیان آن نواح موکد و بکمان صوب نشین را که مرگراه نام داشت بظفر آباد مسی ساخته
 امور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال باموکب ظفر کوکب بدار السلطنت سریرنگ پین رسید تا اکابر
 و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافتند بسعادت تقبیل رکاب ظفر
 انتساب یازگرویده بانواع عنایات و تشریفات مرفراز گشته چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اضارست پذیرفت بعضی مفسدانرا که بانی مبانی فساد
 بودند بغدادی قدوم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعده کلیه ریاست است بدار کشید
 و بتوب پیرایند و رلقه بسیار از نایاران بلا دبل و کو طک که متدین بدین ترسا بودند و رلقه اسلام
 و آورد و لشرف ایمان مشرف گردانید و آیت الناس بدی خلون می دین الله افواجاً برافراشت
 هرگاه که کوب دولت و شمشیر در عروج به معارج رفیقه فرو شوکت و ترقی به دارج علیه فتح و نصرت
 بود نقش انتظام و چار سوی ملکتش بر مراد نشست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم
 و نیز شجاعتش بر چار اطراف مالک قریب و بعید و رافتاد و ظلمات شبستان فساد اعادے
 و حساد و مزحیب عدم در کشید چکپی را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی
 نماند و لطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت هرزی بالی چون دراج بال و پر طاقت
 ادعای مساوات نیفتانند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سو دست
 قدرت بسته و بهر جهت هر پنج زور شکسته میداشتند قطع نظر ازین ورود جمعیت کران فراسیان
 بندر مورس با استعانت آن خدیو دادرس خلل عظیم دولت خود میداشتند صلاح کار خود و
 بالکلیه در آشتی انگاشتنه سرداری را از اعیان حکومت آنجا با میستر شلیزر و کرنل ژوالسن بطریق ایلچی
 با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان و الا نشان فرستادند و ابواب امان و معافیت بتحرک سلسله
 مصالحت بر روی خلائی کشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید رسیده آفت
 شوارع غیر مطروق بمرو را یام فایز حضرت شد و دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوح مشکلی یافته
 و دایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذرانید و سبحان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف عنایه کیمینه و نزار نشست
 و شوداده اتخلاص اساره انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از اماکن و
 قلاع مضبوط باشد استماع نمود چون التماس سعادت الفاس ایلچی بجز اجابت رسید بمیر معین الدین

خیر لشکر پانگهات تبرک تعلق از ضبط فرمان داد و کسان اگر نیز از قلاع متصرفه بالاگهات
 خست اقامت بر بستند و گروهی از اساره پایان گهات مع عبد الوهاب خان و قوال بعالش از قید
 رهایی یافتند و بسیاری از صناعت پیشکان آن جرکه مغبون مغضوب گشتند بعد مهند قواعد مصالح
 و شرط و پیمان بر نهونی فکر سا با حدث اختراعات کالبت و وسایر اعمال با احکام قطعی مدعی قضایا
 هر سر کرده متکفل نظام و مستعد مهام امور متعلقه دیوان ملک نامزد کرد و در چنانکه در ایام سابق و حین حیات
 نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردان بار از اصطلاح و آئین فرانسوی بود و عهد خود قلم ایراد
 بران رسوم بر کشیدند و تجویز میرزین العابدین شستری که برادر و حقیقی میر ابو القاسم خان
 حیدرآبادی المخاطب بمیر عالم شستری میشد قوانین مسطوره با اصطلاح فارسی و ترکی بدل
 نموده کتابی سلفی فتح البها دین ارقام فرمودند و بجهت سپه دار خطاب دادند و فی قشون چهار ساله
 پیاده و یک رساله سوار مقرر فرمودند و جماعه قصد نفر با جوق میگفتند پس سردار رساله رساله دار
 و سردار جوق جوق از نامیده شدند و در یک جوق دو سرخیل و ده جمعه دار و ده دفعه دار مقرر گشتند
 بدستور چند سوار را بر قاعده ارباب فرنگ آراسته عسکرش نام نهادند و بشمار سی صد مردم از آن جدا
 کرده بی بیپ و نو و سوار آنجا را بر یوز مسی ساخته تا مکر کرده بی بیپ و نو و بی بیپ دار و یوز دار و بی بیپ
 آنجا که در اصطلاح فرانسوی و انگریز مسطور و جین گویند بر خلاف نقیب قشون و رساله که بی بی بی نامیده
 شدند لشکر با شرن موسوم و حاکم چهار بی بیپ به موکب دار لقب شدند همچنان جمیع کارخانجات
 با خراع و ترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آینده بر محل لاحق خود مذکور خواهند شد و شستری مذکور
 سپه دار قشون محمد علی کندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته بی بیپ گیر و مک زبان زد عالم گشته بود
 بهمدان آوان بار کچری همیشه کچری و سوار کچری و به عسکر کچری و بنده کچری باشد الهی کچری
 نامزد گردید و بهمدان سال طوق و شوارع منتهای حدود قلم خود که بر رخ با بل و صد فاعل بوده از همه

جست بالکل از عبور رگدزان جانین مسدود فرمودند

ذکر تزدود و تکاپوی میر حسین الدین عرف سید صاحب سپهسالار سلطان که در
پایانها ط بود و کیفیت جنگها که نمایان سپهسالار موصوف و آنگزیر و فراس
پیش از تفریح صلح رودادون کبیر و یکصد نو و هفت سحری حضور طلبیدن
سپهسالار صد مع لشکر و ارفاع قلاع پایانها ط در سال کبیر و یکصد و

نو و هفت سحر آنکه

چون خدیو گیتی نشان متوجه تخلص ملک نگر گردید سید صاحب فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده
بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف تر چنپالی بلغار کرده بتفتیح قلعہ کرویزند کل
و غیره همت گماشته است بجزو اطلاع این معنی فوراً بر الزان خان را با تمامی رساله های گفتگی و اتواب
بدفع شورش خصم پیشتر بر اند خود هم عقبتش با جمیع سپاه کوس نصنت نواخت چون خان مذکور بلغار کرده
تایز تر و پال شده بود خبر رسید که عثمان خان تریزین قلعہ ارور با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر
و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعہ را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد کوشن خان دست
را و دستہ داران که بجهت تنبیه یا ماران شتر ارت کیش فواج پالها ط نامزد شده بودند رفته است
کرنل مذکور همان در آن قلعہ گذارشته پیشتر کوچید و قلعہ ارور و اگر چہ را محاصره کرده بخشایش آن سعی
می نماید خان سطور از آنجا شکیزده بر سرش رسیده این طرف سحر جوی ارور اگر چہ محل نزول عساکر خود بود

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبر و اگر گشته بزرگ مورچال پرداخت و آن طایفه جوی مذکور
 آن روز مقام کرد چون روز دیگر نظر دوزین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ از جانب
 برداشته بی اندیشه پستی قلعه همت گذاشت و مبتیری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
 خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جو قدری رابع جو قش با لات حرب و سپکار
 و انتخاب و مستعد جمعیت قلعه روسی در دفع اعادی تاکید کرده به بدرقه رساله همت خان بختی
 که همیشه زاده پاینده خان می شد و رساله بر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رساله دار
 رضت یافتند به روانگی تمام حرات پرداز گشته از یک جانب پیش منتقلای انگریز زده جو قدر را
 مع جوق قلعه رسانیدند و قلعه دار آنجا را بر رسیدن افواج قاهره بهر کوکب قلعه خبردار نموده و
 ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند هر گاه کرنل مذکور از رسیدن کوکب در قلعه خبر و اگر گشت بغضب
 تمام سپاه خود را در انداخته تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دو سه روز دیوار قلعه از یک
 جانب بنجاک برابر ساخته محکم کردند محصوران هر چند برفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
 و او جلادت در دادند اما چون دست اهل بر قفای شان کوس میدولتی و هزیمت میگرفت فیتاب
 نگشته همه از جان در گذشتند و سپاه انگریز طرفیاب شد بعد تفتیح قلعه بطرف فوج خان مذکور و آوردند
 در آن حال جو قدر مذکور زخمه از راه بدر رو آب قلعه خود را بدر زده خونچکان فایز لشکر گردید
 و صورت حال قلعه و قلعه گیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقابله با سپاه انگریز و همسازان
 خود مشاهده کرده شبانه همت و مهارت پور خورد شرافت و روشن خان و راوند مذکور مستعد بعزم
 قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چاه و بخود آن سمت رسیده عثمان حنان
 ترین قلعه دار کرد و را با ثبات تقصیر با جنگ و حرام نمکی بدار کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند
 بیاراست در آن اثنا خط از موسی بهوسی سپه سردار فرامین سید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگور لور

میر شد شام جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیمت کمرش او شهاب اتفاق متوجه بند و بست
 نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار به مجروح و وصول نامه هر دو دست
 وار را بدان صوب باز گذاشته تا کید نمود تا بدایچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
 که بعد از آن آسیبی از سپاه خصم بر عایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تانکار پٹی به توکم مسلی رسید
 یک روز مقام کرد در آنجا با سوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعه
 که تلم آمده است و معدودی چند ازین که در آن نگهبان آنجاست تا فقط رساله را با بندوق بنان
 همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چون که قلعه مذکور در میان نهرهای جوی که لیب روان بود
 واقع شده و چلتوک زار باغلاش بسیار پیرامون آن حصار سبز گشته پاشی تزد و حمله آوران را به کل عجز
 فروری برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چیل و پنجاه نفر زیاد نبودند بر حملات مردم نهوه
 تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا بطور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
 کرده شب بفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فرمای آن روز مع التواب و نروبانها
 باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعضی پیمان داران اروا کرمی انگریز از آن تیغ کشد گذاشته بود و محصوران
 چون عاقبت خود فروانیکوندیدند همون شب بر حسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
 آتش زده راه ترچنا پلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دار و گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
 ورو چیل فایز گور لور شدند و بدر الزمان خان را با رساله های تفنگی و التواب بکوک موسی بهوسی
 بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمه شتافت انقله لشکر انگریز بسبب چیلی جنرل اسٹوٹ
 یلغار کرده از راه پلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گور لور بر جوی موضع گورٹ فرود آمد فراسیس
 پنج صد جوان خود را بدوازده توپ ما بین لشکر انگریز و قلعه منتقل داشته بود و رساله های حیدری
 بکرم خان مسطور بردست راست منتقل گاه فراسیس متیر بهیاد احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند